

The Nature of Possessing Evidence in Epistemology

Muhammad Ali Poudineh*

Abstract

Introduction: Evidence in epistemology is good reasons that are indicative of the truth concerning the proposition that is the object of the doxastic attitude. We will see that believers in different views in epistemic justification must answer the question of when a person has good evidence. In this study, we seek to determine under what circumstances a person has a evidence; In other words, the purpose of this article is to explain and evaluate the views of epistemologists on what having a evidence is. It seems that any view in which one's evidence interferes with justification in any way must answer this question. All epistemologists who believe in internalism in justification must answer this question explicitly; Because all internalist believe that epistemic justification depends on the evidence one has. In my opinion, both foundationalists and Coherentists should address this issue. In addition, some externalist theories of epistemic justification also say that a person's belief is justified or reasonable if it is based on evidence. So they also have to look at the circumstances under which a person has a evidence.

Methodology: In this article, we first state what the characteristics of an acceptable account of having a evidence should be. Then we will mention the different account on this problem, then we will express the arguments and problems they face and finally we will adopt an acceptable account.

Finding: In this article, we examine the circumstances under which a person has evidence. As we can see, among the three accounts of evidence possession, the only one that can respond to its own problems and yield the intuitively correct results is the MVP * account. Therefore, this account is accepted in having a evidence. So, from this point of view, in answer to the question of what it is like to

۲۰۹



*PhD Student of the Philosophy of Tehran University.

have a evidence, we can say that S has p available as evidence relevant to q at t iff at t S is currently aware of p or S is disposed to bring p to mind when reflecting on the question of q's truth.

Conclusion: Different theories of epistemic justification are bound to answer this question that under what conditions one has evidence. There are three important views concerning the nature of possessing: inclusive view of evidence possession, restrictive view of evidence possession, moderate view of evidence possession. In this paper, we come to this conclusion, after explanation and assessing reasons of these three views about the nature of evidence, that on the one hand inclusive and restrictive views of evidence possession are indefensible and on the other hand an account of moderate view of evidence possession is defensible. We will see that this view is also free from the problems of its rival, so we can agree according to this view in possessing evidence that S has p available as evidence relevant to q at t iff at t S is currently aware of p or S is disposed to bring p to mind when reflecting on the question of q's truth .

Keywords: possessing evidence, justification, occurrent mental states, dispositional mental states, a person's total possible evidence.



داشتن شاهد در معرفت‌شناسی

محمدعلی پودینه*

چکیده

دیدگاه‌های مختلف در توجیه معرفتی ناگزیر از پاسخ به این پرسش‌اند که شخص تحت چه شرایطی یک شاهد را داراست. سه دیدگاه مهم درباره چستی داشتن شاهد میان معرفت‌شناسان وجود دارد: دیدگاه افراطی در داشتن شاهد، دیدگاه تفریطی در داشتن شاهد و دیدگاه میانه‌رو در داشتن شاهد. در این مقاله با رویکردی تحلیلی در ضمن تبیین و ارزیابی ادله دیدگاه‌های سه‌گانه در داشتن شاهد، به این نظر می‌رسیم که از طرفی، دیدگاه‌های افراطی و تفریطی در داشتن شاهد قابل دفاع نیستند و از طرف دیگر، تفریری از دیدگاه میانه‌رو در داشتن شاهد قابل دفاع است. برای دفاع از دیدگاه برگزیده، نخست با ارائه ضابطه‌ای معین برانگیختگی‌های شخص را منحصر به مواردی می‌کنیم که وی می‌تواند به‌آسانی به آنها دسترسی پیدا کند و علاوه بر این نشان می‌دهیم داشتن شاهد، نسبتی دوجایگاهی بین شناسا و یک گزاره نیست، بلکه نسبتی است سه‌جایگاهی میان شخص، شاهد و گزاره‌ای که این شاهد بر صدق آن است. سپس مبرهن می‌سازیم دیدگاه برگزیده از مشکلات دیدگاه‌های رقیبش نیز مبرا است؛ از این رو می‌توانیم بنا بر این دیدگاه در داشتن شاهد، معتقد شویم p شاهد درست‌ترس شخص مربوط به q در t است اگر و تنها اگر در t یا شخص بالفعل از p آگاه باشد یا شخص مستعد به یادآوری p هنگامی که تأمل درباره پرسش از صدق q می‌کند، باشد.

واژگان کلیدی: داشتن شاهد، توجیه، حالات ذهنی بالفعل، حالات ذهنی بالقوه، شواهد ممکن.

۲۱۱
ذهن

دانشگاه تهران
فصلنامه معرفت‌شناسی
پیاپی ۱۳۹۹/۱۲/۰۵
شماره ۱۴۰۰/۰۵/۲۸

مقدمه

شاهد در معرفت‌شناسی، دلیلی است که نشان‌دهنده صدق گزاره‌ای است که متعلق گرایش باوری شخص می‌باشد (McCain, 2016, p.94). خواهیم دید که باورمندان به دیدگاه‌های مختلف در توجیه معرفتی باید به این مسئله پاسخ دهند که شخص چه زمانی واجد شواهد و دلایل خوب خویش است. ما در این پژوهش در پی آنیم مشخص کنیم شخص تحت چه شرایطی یک شاهد را داراست؛ به عبارت دیگر هدف این مقاله، تبیین و ارزیابی دیدگاه‌های معرفت‌شناسان درباره چستی داشتن شاهد است. به نظر می‌رسد هر دیدگاهی که شواهد شخص در آن دیدگاه، به هر نحوی، در توجیه مدخلیت دارند، باید به این پرسش پاسخ گوید. همه معرفت‌شناسانی که به درون‌گرایی در توجیه معتقدند، باید به این پرسش صریحاً پاسخ دهند؛ زیرا همه درون‌گرایان معتقدند توجیه معرفتی وابسته بر شواهدی است که شخص دارد. مون می‌گوید همه درون‌گرایان این رأی را می‌پذیرند که «S به p در t معرفت دارد تنها اگر S بر اساس شواهد در t به p باور کرده باشد» (Moon, 2012a, p.309).^{*} روشن است که زمانی شخص می‌تواند بر اساس شواهد به گزاره‌ای باور کند که واجد آن شواهد باشد. پس بنا بر درون‌گرایی توجیه باورهای شخص، منوط به شواهدی است که شخص دارد.

به عقیده نگارنده هم مبنایگرایان و هم انسجام‌گرایان باید به این مسئله بپردازند. انسجام‌گرایان به طور کلی مدعی‌اند تنها سایر باورهای شخص، باور آن شخص را موجه می‌کنند. پس از منظر آنها، شاهد صرفاً باورهای شخص است. آنها باید بگویند که دقیقاً کدامین باورهای شخص، شاهد محسوب می‌شوند؛ به عبارت دیگر آنها باید به این پرسش پاسخ دهند که دقیقاً کدامین باورها توانایی این را دارند که باورهای شخص را موجه کنند؛ برای مثال آنها باید پاسخ دهند که آیا همه باورهای شخص حتی

* مک‌کین نیز به این مطلب معتقد است و از مون این عبارت را نقل می‌کند (ر.ک: McCain, 2014, p.31).

باورهای بالقوه وی در توجیه باورهای وی مدخلیت دارند یا فقط باورهای بالفعل شخص در توجیه باورهای وی اثر می‌گذارند.* در خصوص مبنایگرایان نیز می‌توانیم این پرسش را مطرح کنیم. مبنایگرایان به طور کلی مدعی‌اند که تجارب و باورهای شخص، باورهای وی را موجه می‌کنند. پس از منظر آنها، شاهد تجارب و باورهای شخص است. آنها نیز باید پاسخ دهند که کدامین تجارب و کدامین باورهای شخص، شاهد وی محسوب می‌شوند؛ برای مثال آنها باید پاسخ دهند که آیا همه باورهای شخص، چه بالفعل و چه بالقوه، در توجیه باورهای وی مدخلیت دارند یا فقط باورهای بالفعل شخص می‌توانند در توجیه باورهای وی اثر بگذارند. آنها باید پاسخ دهند که آیا همه خاطرات محفوظ در حافظه شخص می‌توانند شاهد وی محسوب شوند یا فقط خاطراتی که شخص آنها را به آسانی به یاد می‌آورد، جزو شواهد وی محسوب می‌شوند. این پرسش‌ها در مسئله داشتن شاهد مطرح می‌شوند. با توجه به آنچه گفتم، خواهیم دید مثال‌های نقضی که در زیر برای دیدگاه‌های مختلف در داشتن شاهد مطرح می‌شوند، مثال‌های نقضی‌اند که مبنایگرایان و انسجام‌گرایان باید با اتخاذ موضع در داشتن شاهد، پاسخشان را بیان کنند؛ لذا هر دیدگاه درون‌گرایی اگر می‌خواهد دیدگاه قابل قبولی باشد، باید بتواند دیدگاه قابل قبولی را در داشتن شاهد ارائه دهد و از آن در مقابل اشکالات مطرح شده دفاع کند.

علاوه بر این مک‌کین به درستی می‌گوید برخی نظریات برون‌گرا در توجیه معرفتی نیز می‌گویند به شرطی باور شخص موجه یا معقول است که مبتنی بر شاهد باشد. پس آنها نیز باید به بررسی این مسئله بپردازند که تحت چه شرایطی شخص واجد شاهد است. وی می‌گوید برای مثال آلستون می‌گوید باور، زمانی موجه است که مبتنی بر دلایل کافی باشد (Alston, 1988, p.265). آلستون دیدگاه خودش را برون‌گرا می‌داند؛

* می‌توانیم برای تعریف باور بالفعل و باور بالقوه از مون مدد بگیریم. وی می‌نویسد: «باور شناسا بالفعل است اگر و تنها اگر این باور برای آگاهی شناسا حاضر باشد؛ یک باور بالقوه است اگر و تنها اگر بالفعل نباشد» (Moon, 2012b, p.349).

زیرا از منظر وی دلایل شخص برای یک گزاره به شرطی کافی است که نشانه قابل اعتمادی برای صدق آن گزاره باشد. آلستون دلیل را نیز حالت روان‌شناختی شخص می‌داند که تعبیر دیگری از همان مفهوم شاهد مورد نظر ماست (Alston, 1988, p.271/ McCain, 2014, p.31). کومسانیا در دیدگاه خودش در توجیه معرفتی نیز می‌گوید: «موجه بودن در تنها معنای معرفتی مهم، عبارت از باورنمودن طبق شواهد فرد است و باورهای فرد موافق با شواهد فردند اگر و تنها اگر آن شواهد به نحو قابل اعتمادی به صدق آن گزاره‌ها مربوط باشند» (Comesaña, 2010, p.595; McCain, 2014, pp.31-32). لذا این نظریات برون‌گرایانه نیز نیاز به بررسی این مسئله دارند که شخص تحت چه شرایطی واجد شاهد است.*

البته حتی برخی نظریات برون‌گرا نیز که برای موجه بودن باورهای شخص، داشتن شواهد را لازم نمی‌دانند، شرط عدم الغاگر (Defeater) را دارند. بنا بر این نظریات، شواهد ناقض می‌توانند توجیه شخص برای باورش را الغا کنند؛ حتی اگر آن باور محصول فرایند قابل اعتمادی باشد. گلدمن می‌گوید اگر در یک مورد شخص واجد یک باور موجه بود، اما به مثال نقض‌های متعددی برخورد کرد، دیگر باور وی موجه نیست؛ زیرا این مثال نقض‌ها، شواهد الغاگر وی محسوب می‌شوند (Goldman, 2009, p.31/ McCain, 2014, p.324). پس تبیین چیستی داشتن شاهد حتی برای نظریات برون‌گرایی که برای شواهد نقش ایجابی در توجیه معتقد نیستند، نیز مهم است (McCain, 2104, p.31)**.

با توجه به آنچه گفتیم، می‌توانیم ادعا کنیم که بحث از «داشتن شاهد» یکی از مباحثی است که معتقدان به دیدگاه‌های مختلف -چه درون‌گرا و چه برون‌گرا- در

* مک‌کین عبارات دیگری از این دست برون‌گرایان در تأیید این مدعا نیز نقل می‌کند (ر.ک: McCain, 2014, p.32/ Littlejohn, 2012, p.1/ Williamson, 2000, pp.207-208).

** مک‌کین عبارات دیگری از این دست برون‌گرایان در تأیید این مدعا نیز نقل می‌کند (ر.ک: McCain, 2014, p.31/ Bergmann, 2006, p.163/ Lackey, 2011, p.74).

توجیه معرفتی، به بررسی و اتخاذ موضع درباره آن نیاز دارند؛ اما متأسفانه ادبیات معرفت‌شناسی در این مسئله بسیار کم است.*

در این مقاله نخست در زیر بیان می‌کنیم که دیدگاه قابل قبول در داشتن شاهد، باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد. سپس دیدگاه‌های مختلف در این مسئله را ذکر می‌کنیم؛ آن‌گاه به بیان ادله و مشکلات پیش‌روی آنها خواهیم پرداخت و در نهایت تقریر مقبول را اتخاذ خواهیم کرد.

الف) شروط دیدگاه قابل قبول در داشتن شاهد

نظریه قابل قبول در داشتن شاهد، واجد مجموعه‌ای از ویژگی‌های خاص است؛ لذا برای اینکه بدانیم در داشتن شاهد کدام دیدگاه را باید بپذیریم، باید با این ویژگی‌ها آشنا شویم. در زیر اصطلاحاتی که مقدمات فهم این ویژگی‌ها را فراهم می‌کند، بیان می‌کنیم.

نخست باید فرق بین همه شواهد ممکن (Total Possible Evidence) با همه شواهد (Total Evidence) را بدانیم. فلانمن می‌گوید همه شواهد ممکن شخص در یک زمان «همه و تنها اطلاعاتی را در بر می‌گیرد که شخص در حافظه‌اش در آن زمان دارد» (Feldman, 2004, p.226). از منظر وی همه شواهد ممکن، اطلاعات مختلفی را در بر می‌گیرد. این مفهوم همه باورهایی را که شخص اکنون دارد یا می‌تواند به طریقی به یاد بیاورد، شامل می‌شود (Ibid)؛ از این رو همه اطلاعاتی که شخص در آن زمان در ذهن خود دارد؛ چه آگاهانه چه ناآگاهانه، چه اطلاعات قابل بازبینی و چه اطلاعات غیر قابل بازبینی، در زمره همه شواهد ممکنی‌اند که شخص در آن زمان دارد. البته بخشی از اطلاعات، در زمره همه شواهد ممکن شخص قرار ندارند؛ برای مثال اگر شخص چیزی را به یاد داشت، اما اکنون آن را کاملاً فراموش کرده باشد، به نحوی که به هیچ وجه

* به قول مک‌کین بسیار تعجب‌برانگیز است که در عین حال که این مسئله بسیار برای نظریات درون‌گرا و برون‌گرا در توجیه، حائز اهمیت است، به این مسئله بسیار کم پرداخته شده است (ر.ک: McCain, 2004, p.33).

نتواند آن را به یاد بیاورد، دیگر آن چیز، بخشی از شواهد ممکن وی شمرده نمی‌شود یا اگر شخص اصلاً از چیزی تا کنون خبردار نشده باشد، آن چیز، بخشی از همه شواهد ممکن وی شمرده نمی‌شود، حتی اگر سایر مردم، از آن چیز آگاه باشند؛ پس ممکن است امری شاهد برای p باشد، اما چون شخص از آن مطلع نیست، جزو همه شواهد ممکن وی شمرده نشود (McCain, 2016, p.100)؛ چراکه در اینجا بحث در مورد شواهدی است که شخص در آن زمان «دارد». روشن است واقعیاتی که کاملاً آنها را فراموش کرده‌ایم یا از آنها بی‌خبریم، جزو شواهدی نیستند که ما داریم (Feldman, 2004, p.226).

به نظر فلدمن همه شواهد شخص در یک زمان «بخشی از همه شواهد ممکن‌اند که فرد در آن زمان دارد» (Ibid). پس همه شواهد ممکن، اعم مطلق از همه شواهد است؛ یعنی همه شواهد، زیرمجموعه همه شواهد ممکن شخص است؛ از این رو ممکن است امری جزو همه شواهد ممکن شخص محسوب شود، اما جزو همه شواهد شخص محسوب نشود. مک‌کین می‌گوید همه شواهد شخص بخشی از شواهد ممکن شخص‌اند که در توجیه رویکردهای باوری وی مداخلت دارند (McCain, 2016, p.100). اما چه زمانی شواهدی از همه شواهد ممکن شخص، جزو همه شواهد شخص قرار می‌گیرد؟ به نظر فلدمن اگر شواهدی دو ویژگی را داشته باشد، آن شاهد، جزو همه شواهد شخص قرار می‌گیرد و لذا می‌توانیم بگوییم شخص واجد آن شاهد است؛ لذا درحقیقت این دو ویژگی، دو قید برای داشتن شاهدند؛ یعنی اگر چیزی بخواهد شواهدی باشد که شخص آن را داشته باشد، باید این دو شرط را برآورده سازد. از منظر فلدمن اگر شواهدی از همه شواهد ممکن شخص هم از حیث روانی در دسترس (Psychologically Accessible) باشد و هم از حیث معرفتی قابل پذیرش (Epistemically Acceptable)، آن‌گاه آن شاهد، جزو همه شواهد شخص است و لذا شخص واجد آن شاهد است (Feldman, 2004, pp.226-227).

فلدمن در توضیح قید «از حیث معرفتی قابل پذیرش» می‌نویسد: «تلقی‌های قابل

پذیرش از شواهد دردسترس، نباید مانع معرفت و توجیه داشتن ما در مواردی بشوند که در آن موارد ما به روشنی معرفت و توجیه داریم» (Ibid, p.227). بنابراین در داشتن شاهد، دیدگاهی قابل قبول است که تعهد به آن دیدگاه، از یک طرف به این نتیجه منجر نشود که شواهد شخص سبب شوند یک گزاره ناموجه تلقی شود در مواردی که کاملاً شهودی است که شخص در باور به آن گزاره موجه است و از طرف دیگر، به این امر منجر نشود که در مواردی که به نظر شهودی می‌رسد توجیه شخص در باور به یک گزاره العا شده است، بگوییم وی فاقد شواهد العاگر (Defeating) است (McCain, 2014, p.34). مک‌کین در توضیح این شرط می‌گوید بنا بر شرط از حیث معرفتی قابل پذیرش بودن، دیدگاه قابل قبول در داشتن شاهد نباید از یک طرف به این نتیجه منجر شود که ما فاقد شواهد کافی برای توجیه باشیم در زمانی که روشن است ما موجه هستیم و نباید، از طرف دیگر، به این نتیجه منجر شود که ما واجد شواهد کافی برای توجیه باشیم در زمانی که روشن است ما موجه نیستیم؛ پس در داشتن شاهد، دیدگاهی قابل قبول است که نتایج شهودی درستی در داشتن شاهد، در مواردی که باورهای شخص موجه/ ناموجه‌اند، در اختیار بگذارد. اما بنا بر شرط اول برای اینکه X از زمره شواهد شخص محسوب بشود، باید شخص به آن از حیث روانی، دسترسی داشته باشد؛ به این گونه که یا بالفعل از آن آگاه باشد یا بتواند آن را به نحو مناسبی به یاد بیاورد. بنا بر این شرط، هر دیدگاهی در داشتن شاهد که دسترسی روانی به X را برای اینکه X بخشی از همه شواهد شخص محسوب بشود، لازم نداند، مقبول نخواهد بود (McCain, 2016, p.100).

با توجه به دو اصطلاح پیش‌گفته و دو شرط فلدمن برای داشتن شاهد، می‌توانیم دیدگاه‌های مختلف در داشتن شاهد را ارزیابی کنیم. هر دیدگاهی که بتواند بدون مورد نقض، دو شرط مذکور برای داشتن شاهد را برآورده سازد، می‌تواند بهترین دیدگاه در داشتن شاهد تلقی بشود.

ب) دیدگاه‌های سه‌گانه در داشتن شاهد

فلدمن و کانی دیدگاه‌های مختلف در داشتن شاهد را در سه دسته دیدگاه‌های افراطی، دیدگاه‌های تفریطی و دیدگاه‌های میانه‌رو قرار می‌دهند (Conee and Feldman, 2008, p.98). مک‌کین نیز در این دسته‌بندی از آنها تبعیت کرده است (McCain, 2014, pp.33-35). در زیر پس از معرفی اجمالی سه تقریر مهم از این سه دیدگاه در داشتن شاهد، به ارزیابی تفصیلی آنها خواهیم پرداخت:

۱. تقریر و ارزیابی دیدگاه افراطی در داشتن شاهد

دیدگاه افراطی می‌گوید همه شواهد ممکن شخص در یک زمان، شواهد در دسترس شخص در آن زمان‌اند؛ به عبارت دیگر طبق این دیدگاه، در داشتن شاهد، همه شواهد ممکن شخص با همه شواهد وی با هم مساوی‌اند و لذا همه شواهد ممکن شخص می‌توانند شواهد وی محسوب شوند. این دیدگاه بسیار فراگیر در داشتن شاهد (IVP) (Inclusive View of evidence Possession) است (Ibid, p.34). این دیدگاه به دلیل مشکلات جدی‌اش، میان معرفت‌شناسان مدافع مهمی ندارد؛ از این رو همین جا آن را تبیین و نقد می‌کنیم تا در زیر به دیدگاه‌های جدی‌تر در داشتن شاهد، بپردازیم. فلدمن این دیدگاه را این گونه صورت‌بندی می‌کند:

IVP «p شاهد در دسترس شخص در t است اگر و تنها اگر p در زمره همه شواهد ممکن شخص در t باشد» (Feldman, 2004, p.228).

بنا بر IVP همه باورهای بالفعل شخص در یک زمان و نیز همه باورهایی را که امکان بازیابی آنها از حافظه وی وجود دارد، بخشی از شواهد در دسترس وی در آن زمان محسوب می‌شوند؛ اما می‌توان با مثال‌هایی ساده نشان داد این دیدگاه مانع اغیار نیست؛ لذا این دیدگاه سبب می‌شود برخی حالات ذهنی که شهوداً شاهد نیستند، شاهد محسوب شوند. می‌توان با استفاده از خاطرات دوران کودکی شخص، مثال نقض‌هایی برای این دیدگاه طراحی کرد. البته، با هر خاطره‌ای از کودکی نمی‌توان چنین مثال نقض‌هایی طراحی کرد، بلکه خاطراتی می‌توانند چنین مثال نقض‌هایی برای این دیدگاه

فراهم کنند که شخص امکان به یادآوری آنها را در شرایط عادی نداشته باشد. روشن است که به یادآوری این خاطرات، تحت برانگیختگی‌های پیچیده در شرایط ویژه، به یادآوری‌ای، عادی محسوب نمی‌شود. این مثال نقض‌ها نشان می‌دهند این دیدگاه مانع اغیار نیست (Ibid). در زیر مثال نقضی از این دست را از فلدمن بیان می‌کنیم:

رنگ خانه

برای مثال فرض کنید خانه‌ای که زمانی که طفل کم‌سن‌وسالی بودم، در آن زندگی می‌کردم، به رنگ زرد نقاشی شده بود؛ اما به‌تنهایی من نمی‌توانم خانه را به یاد بیاورم و شاهد گواهی‌ای (Testimonial Evidence)* راجع به رنگ خانه ندارم. اگر از من رنگ خانه پرسیده شود، صادقانه اعلام می‌دارم که نمی‌توانم [رنگش را] به یاد بیاورم (Ibid).

فلدمن می‌گوید اگر برانگیختگی‌های پیچیده‌ای روی من اعمال شود که سبب شود هم خاطره خانه به یادم آید و هم رنگ خانه، آن‌گاه، بنا بر این دیدگاه، باید اولاً قایل به این نتیجه غیر شهودی بشویم که قبل از این برانگیختگی، این خاطره راجع به خانه، شاهد من بوده است، در حالی که شهوداً این خاطره، شاهد من نیست؛ ثانیاً باید طبق نظریات متعارف در توجیه معرفتی،** بگوییم که قبل از این برانگیختگی، باور من به اینکه خانه زردرنگ بود، موجه باشد؛ چراکه شاهد من -یعنی این خاطره- از این باور حمایت می‌کند. اما این نتیجه نیز غیر شهودی است. به نظر می‌رسد در اینجا باید، از حیث معرفتی، حکمی راجع به رنگ خانه نکنم. فلدمن می‌گوید می‌توان بر عدم معقولیت این دیدگاه، با انجام تغییراتی در این مثال، افزود. وی می‌گوید فرض کنید که دوست صادقم گزاره‌ای کاذب راجع به رنگ این خانه به من می‌گوید. دوستم می‌گوید

* مقصود فلدمن این است که وی گواهی‌ای نیز در مورد رنگ خانه ندارد که بتواند آن گواهی، شاهد وی برای باور به رنگ خانه محسوب بشود.

** مقصود نظریات شاهدگرا در توجیه معرفتی است؛ یعنی دیدگاه‌هایی که اتفاق در این سخن دارند که توجیه باورهای شخص وابسته به شواهد و ادله است. مقصود وی از دیدگاه‌های معقول در توجیه که در ادامه می‌آید، نیز همین دیدگاه‌هاست.

رنگ خانه من سفید بوده است. با توجه به اینکه من خاطره‌ای از رنگ خانه به یاد ندارم، باید بر اساس این گواهی، باور کنم خانه سفیدرنگ بوده است؛ اما بنا بر دیدگاه‌های معقول در توجیه، باید در اینجا من موجه در باور به اینکه خانه‌ام سفید رنگ بوده است، نباشم؛ چراکه خاطره‌ام الغاگر گواهی دوستم است؛ در حالی که این سخن اصلاً معقول نیست؛ زیرا در این موقعیت من اصلاً خبری از آن خاطره ندارم (Ibid).

با توجه به مثال رنگ خانه و مطالب فلدمن راجع به آن، می‌توانیم بگوییم دیدگاه IVP دیدگاه مقبولی در داشتن شاهد نیست؛ چراکه این دیدگاه هیچ کدام از دو شرط پیش‌گفته برای داشتن شاهد را بر نمی‌آورد؛ زیرا:

اولاً خاطره مذکور از حیث روانی در دسترس فلدمن نیست؛ چراکه فلدمن نه از آن بالفعل آگاهی دارد و نه اینکه می‌تواند به نحو مناسبی آن را به یاد بیاورد؛ زیرا شهوداً به یادآوری با درمان و برانگیختگی‌های پیچیده، به یادآوری مناسبی نیست.

ثانیاً اینکه دیدگاه مذکور از حیث معرفتی نیز قابل پذیرش نیست؛ چراکه این خاطره سبب می‌شود به این نتیجه غیر شهودی برسیم که باور فلدمن به اینکه خانه زردرنگ است، موجه است؛ در حالی که این باور شهوداً موجه نیست. علاوه بر اینکه شهودی است که این خاطره، جزو شواهد فلدمن نیست.

مک‌کین نیز مثال نقض دیگری از این دست را علیه دیدگاه IVP مطرح کرده است:

خاطره عمیق

سارا [فرد] بزرگسالی معمولی در دهه سوم زندگی‌اش است. سارا خاطرات بسیاری از کودکی‌اش دارد که می‌تواند [آنها را] به یاد بیاورد. وی برخی از این خاطرات را می‌تواند به‌آسانی به یاد بیاورد و برخی از آنها را می‌تواند تنها با استفاده از انواع خاصی از برانگیختگی به یاد بیاورد. یک خاطره خاص [او] این است که در روز سوم مارس، در زمانی که سارا سه سال داشت، باران می‌بارید. این خاطره خاص عمیقاً [در ذهن او] ذخیره شده است. سارا صرفاً [زمانی] می‌تواند آگاهی به این خاطره پیدا کند که سال‌ها تحت تربیت و درمان

روان‌شناختی قرار بگیرد؛ [اما] سارا در t تحت هیچ کدام از این تربیت یا درمان روان‌شناختی قرار نگرفته است (McCain, 2014, p.35).

در مثال خاطره عمیق، شهوداً خاطره سارا راجع به بارش باران شاهد در دسترس وی در t نیست. معقول نیست گمان کنیم که اگر یک دفعه سارا این باور را که «در روز سوم مارس، زمانی که من سه سال داشتم، باران می‌بارید» تشکیل بدهد، این باور وی موجه خواهد بود؛ زیرا شهوداً وی شاهد در دسترس برای این باور خویش ندارد. به همین نحو اگر سارا بر اساس گواهی دوستش به این باور برسد که «در کل ماه مارس در زمانی که وی سه سال سن داشت، باران نمی‌بارید»، باور وی موجه است و خاطره وی راجع به بارش باران در روز سوم مارس، در زمانی که وی سه سال سن داشت، نمی‌تواند توجیه وی بر این باور را الغا کند؛ چراکه سارا دسترسی درستی به این خاطره‌اش ندارد. پس معقول نیست گمان کنیم که این خاطره می‌تواند باورش را الغا کند (Ibid).

این مثال مک‌کین نیز نشان می‌دهد نمی‌تواند دیدگاه IVP، دیدگاه قابل پذیرش در داشتن شاهد باشد؛ چراکه فاقد دو شرط پیش‌گفته در داشتن شاهد است. دلیل این مدعا در این مثال نیز، با تغییرات لازم، همان دلایلی است که در تبیین همین مدعا در مثال رنگ خانه فلدمن ذکر کردم و لذا آنها را تکرار نمی‌کنم. با توجه به آنچه گفته شد، دیدگاه IVP در داشتن شاهد درست نیست؛ چراکه این نظریه مانع اغیار نیست.

۲. دیدگاه تفریطی در داشتن شاهد

دیدگاه دیگر در داشتن شاهد، دیدگاهی است که از آن به عنوان دیدگاه بسیار محدودکننده در داشتن شاهد (RVP) (Restrictive View of evidence Possession) نام برده می‌شود. فلدمن به این دیدگاه معتقد است و از این رو از آن در برابر اشکالاتش دفاع می‌کند. وی این دیدگاه را چنین صورت‌بندی می‌کند:

RVP «p شاهد در دسترس شخص در t است اگر و تنها اگر شخص بالفعل به p

فکر کند» (Feldman, 2004, p.232).

بنا بر این دیدگاه، صرفاً حالات ذهنی که بالفعل اند، جزو شواهد شخص شمرده می‌شوند؛ از این رو حالات ذهنی بالقوه نمی‌توانند شاهد در دسترس شخص شمرده شوند. پس در این دیدگاه نه تنها همه شواهد ممکن شخص مساوی با همه شواهد وی شمرده نمی‌شود، بلکه صرفاً حالات ذهنی بالفعل شخص در زمره شواهد وی شمرده می‌شوند؛ لذا می‌توانیم بگوییم این دیدگاه، جامع افراد نیست.

۳. دیدگاه میانه‌رو در داشتن شاهد

دیدگاه دیگر آن است که از آن به دیدگاه میانه‌رو در داشتن شاهد (MVP) (Moderate View of evidence Possession) یاد می‌شود. فلدمن این دیدگاه را چنین صورت‌بندی می‌کند:

MVP «p شاهد در دسترس شخص در t است اگر و تنها اگر شخص بالفعل آگاه از p باشد یا شخص بتواند به آسانی به یاد p [در t] دسترسی داشته باشد» (Feldman, 2004, p.231).

این دیدگاه میانه‌روست؛ چراکه این دیدگاه از یک سو، نه مانند دیدگاه افراطی، همه شواهد ممکن شخص را جزو شواهد وی می‌شمارد، زیرا در این صورت‌بندی قید «یا به آسانی دسترسی به یاد p داشته باشد» لحاظ شده است که لازمه‌اش این است که اگر شخص به آسانی به یاد p، دسترسی نداشته باشد، آن یاد، جزو شواهد وی محسوب نشود، حتی اگر این یاد، جزو شواهد ممکن وی باشد و از سوی دیگر نه مانند دیدگاه تفریطی، تنها حالات ذهنی‌ای را که شخص بالفعل به آنها فکر می‌کند، شاهد می‌شمارد؛ چراکه حالات ذهنی بالقوه‌ای که شخص به یاد آنها به آسانی می‌تواند دسترسی پیدا کند، در زمره همه شواهد وی محسوب می‌شوند.

ج) ارزیابی دیدگاه‌های تفریطی و میانه‌رو در داشتن شاهد

در زیر دیدگاه RVP و دیدگاه MVP را بررسی می‌کنیم. نخست به دیدگاه RVP خواهیم پرداخت و سپس به دیدگاه MVP.

۱. دیدگاه تفریطی در داشتن شاهد

فلدمن به این دیدگاه (RVP) معتقد است. گفتیم بنا بر صورت‌بندی فلدمن از این دیدگاه «p شاهد در دسترس شخص در t است اگر و تنها اگر شخص بالفعل به p فکر کند» (Feldman, 2004, p.232). همچنان‌که مک‌کین گفته است، استدلال فلدمن برای RVP دو مرحله دارد: در مرحله نخست وی نشان می‌دهد سایر دیدگاه‌ها در داشتن شاهد، غیر معقول‌اند و در مرحله دوم به اشکالات RVP پاسخ می‌دهد (McCain, 2014, p.43) و با این دو مرحله، دیدگاه خودش را به کرسی می‌نشانند؛ زیرا از یک طرف نشان می‌دهد نظریات دیگر در داشتن شاهد درست نیستند و از طرف دیگر نشان می‌دهد اشکالاتی که بر دیدگاه وی وارد شده‌اند، درست نیستند. در زیر به این دو مرحله استدلال وی خواهیم پرداخت:

۱-۱. مرحله نخست استدلال فلدمن برای دیدگاه RVP

در مرحله نخست، وی باید دو دیدگاه رقیب خودش را نقد کند؛ یعنی دیدگاه‌های IVP و MVP را. در بالا در ضمن بیان دیدگاه JVP، نقد فلدمن به این دیدگاه را بیان کردیم. به جهت پرهیز از تکرار، نقد فلدمن به دیدگاه MVP را هم در ابتدای بررسی دیدگاه MVP بیان می‌کنیم.* در اینجا صرفاً برای مشخص‌شدن نتیجه این مرحله از استدلال فلدمن می‌گوییم همچنان‌که خواهید دید، استدلال‌های وی برای نقد دیدگاه MVP نیز درست نیستند و لذا این مرحله از استدلال فلدمن نادرست است؛ زیرا نقدهای فلدمن نمی‌تواند نشان دهد دیدگاه MVP نادرست است؛ از این رو ناچار به پذیرش دیدگاه RVP نیستیم.

۱-۲. مرحله دوم استدلال فلدمن برای دیدگاه RVP

اکنون به دفاعیه‌های فلدمن برای RVP می‌پردازیم. دو دسته اشکال بر RVP وارد شده است. در زیر به تبیین و بررسی این دو دسته اشکال خواهیم پرداخت.

سنخ اول از اشکالات وارد بر RVP

* در زیر عنوان «اشکال فلدمن به دیدگاه MVP» اشکال فلدمن را بیان می‌کنیم.

به بیان فلدمن در اولین سنخ از اشکالات، شخص واجد شواهدی است که از گزاره مورد باورش حمایت می‌کنند؛ اما در اینجا شواهد ناقص قاطعی وجود دارند که شخص با اینکه می‌توانست به آنها فکر کند، به آنها نیندیشیده است و لذا بالقوه‌اند. فرض این است که شخص از روی اهمال به این شواهد ناقص فکر نکرده است؛ برای مثال به آنها بی‌توجهی کرده است. در اینجا شهوداً باور شخص به آن گزاره موجه نیست؛ اما بنا بر RVP باید باور شخص به آن گزاره موجه باشد؛ زیرا بنا بر این دیدگاه، شواهد شخص صرفاً همان شواهدی‌اند که وی به آنها فکر می‌کرده است و در اینجا شخص بر اساس آن شواهد، به آن گزاره باور کرده است و لذا باید باورش موجه باشد، هرچند به شواهد ناقضش توجه نکرده است (Feldman, 2004, pp.232-233).

پس اولین گونه از اشکالات نشان می‌دهند برخی از شواهدی که شخص به آنها فکر نمی‌کند، شهوداً الغاگر باور وی محسوب می‌شوند؛ اما بنا بر RVP نباید الغاگر محسوب بشوند؛ پس این نظریه جامع افراد نیست. مورد زیر، یک نمونه از این دسته اشکال‌هاست که خود فلدمن ذکر می‌کند:

فرض کنید دوستم جونز به من می‌گوید بالارفتن از کوه پریکلپس خیلی سخت یا پرخطر نیست و این کار از جمله کارهایی است که من می‌توانم بدون سختی بیش از حد انجام دهم. فرض کنید جونز از توانایی من راجع به این گونه کارها خبر دارد و به نظر می‌رسد او شخص راستگویی است. من، بر اساس گواهی‌اش، باور می‌کنم که این بالارفتن کاری است که می‌توانم انجام بدهم. به نظر می‌رسد باور به این گزاره، برای من، معقول است؛ اما فرض کنید فکر نکردم راجع به آن وقتی که جونز به من گفته بود که من در رودخانه خروشان می‌توانم قایقرانی کنم، در حالی که می‌دانست انجام این کار خیلی فراتر از توانایی‌هایم است. او صرفاً از فرستادن افراد به سفرهای کشنده، لذت می‌برد. اگر شما به من می‌گفتید «وقتی را که جونز راجع به سفر قایقرانی [به تو] دروغ گفته بود، به یاد بیاور» من می‌گفتم «بله! چطور توانستم به آن واقعه فکر نکنم». به محض اینکه این واقعه را به یاد آوردم، دیگر باور به اینکه

می‌توانم این بالارفتن را به انجام برسانم، برایم معقول نیست (Feldman, 2004, p.221).

فلدمن می‌گوید مسئله در اینجا آن است که قبل از اینکه خاطره دروغ گذشته‌گونیز را به یاد بیاورم، آیا این خاطره بخشی از شواهد من محسوب می‌شود یا نه؟ موجه بودن باورم بر پاسخ به این پرسش وابسته است. اگر این خاطرات مخزون در حافظه، بخشی از شواهد شخص محسوب شوند، آنگاه این باور موجه نیست [زیرا شخص واجد شواهد ناقص برای باورش است] و اگر محسوب نشوند، این باور موجه است (Ibid). مشکلی که این گونه اشکالات بر RVP وارد می‌کنند، این است که شهوداً چنین خاطراتی که شخص به آنها فکر نمی‌کند، از جمله شواهد وی محسوب می‌شوند؛ اما بنا بر RVP، این چنین خاطراتی نباید شاهد شخص محسوب بشوند؛ پس دیدگاه RVP، جامع افراد نیست.

پاسخ فلدمن

از منظر فلدمن در این گونه موارد باور شخص موجه است؛ لذا در این مثال قبل از اینکه شخص خاطره دروغ‌گونیز را به یاد بیاورد، این خاطره جزو شواهد وی محسوب نمی‌شود. فلدمن در اینجا برای دفاع از RVP، بین دو معنا از عقلانیت تفاوت قایل می‌شود: معقولیت معرفتی وضعیتی کنونی (Current-state Epistemic Rationality) و معقولیت معرفتی روش‌شناختی (Methodological Epistemic Rationality). معقولیت معرفتی وضعیتی کنونی سروکارش با این است که برای شخص در یک زمان مشخص، با توجه به موقعیتی که وی در آن قرار داد، باور به چه گزاره‌ای معقول است. معقولیت معرفتی وضعیتی کنونی به این مسئله می‌پردازد که شخص با توجه به شواهدی که اکنون دارد، باید چه رویکرد باوری‌ای را اتخاذ کند. معقولیت معرفتی روش‌شناختی سروکارش با این است که استفاده از چه روشی برای شخص برای تشکیل باورهایش معقول است. در اینجا بحث بر سر اینکه چه باوری را شخص باید اتخاذ کند، نیست؛ بلکه بحث بر سر این است که استفاده از چه روشی برای شخص جهت تشکیل

رویکردهای باوری‌اش، معقول است (McCain, 2014, p.44). فلدمن می‌گوید دیدگاه RVP مربوط به معقولیت معرفتی وضعیت کنونی است؛ زیرا نظریات، راجع به شروطی که تحت آنها باورها از معقولیت وضعیت کنونی برخوردار می‌شوند، همان نظریات راجع به توجیه معرفتی‌اند؛ یعنی نظریاتی که بیان می‌کنند باور تحت چه شرایطی با شواهدی که شخص دارد، حمایت می‌شود. این نظریات سروکارشان با رابطه میان باور با شواهد است. اما از منظر وی باورها از حیث روش‌شناختی معقول‌اند «اگر و تنها اگر آنها به سبب روش‌های خوب معرفتی تشکیل شوند». روش‌های خوب روش‌هایی‌اند که سبب می‌شوند شخص همه شواهد را در نظر بگیرد و دقت کافی برای جمع‌آوری ادله به کار بندد. عقلانیت روش‌شناختی به توجیه باور مربوط نمی‌شود، بلکه بیشتر وابسته بر امور عملی است؛ برای نمونه در مثال کوه پریکلئیس، اینکه باید من به شواهد دیگرم از جمله دروغی که در گذشته جویز به من گفته بود، فکر کنم یا نه، به این بستگی دارد که آیا اکنون امر مهم‌تری از این خاطره بوده است که من باید توجه خودم را به آن معطوف می‌کردم؟ یا به این بستگی دارد که برای مثال چه اتفاق بدی می‌افتد اگر من به این خاطره توجه نکنم و لذا نتوانم از کوه بالا بروم؟ اینها پرسش‌هایی عملی‌اند. پرسش‌های روش‌شناختی، پرسش‌هایی عملی‌اند و به توجیه باور مربوط نمی‌شوند (Feldman, 2004, pp.233-235).

اکنون فلدمن با استفاده از این تفکیک می‌گوید در این مثال، باور وی از معقولیت معرفتی وضعیت کنونی برخوردار است؛ چراکه در موقعیتی که وی داشته است، باید به آن گزاره باور کند؛ زیرا در این موقعیت، شواهد وی از این باور حمایت می‌کرده‌اند و وی به شواهد ناقضش فکر نکرده است و همچنان‌که گفتیم، در معقولیت وضعیت کنونی، بحث بر سر این بود که چه رویکرد باوری‌ای را شخص باید با توجه به شواهدی که دارد، اتخاذ کند. اما فلدمن می‌گوید باور وی فاقد معقولیت روش‌شناختی است؛ زیرا باید وی توجه به شاهد ناقض در حافظه‌اش می‌کرد؛ وی باید تأمل بیشتری بر قابل‌اعتماد بودن دوستش می‌کرد و جز اینها. اما اینکه باور وی از معقولیت

روش‌شناختی برخوردار نیست، مشکلی برای RVP ایجاد نمی‌کند؛ چراکه این دیدگاه مربوط به عقلانیت معرفتی وضعیت کنونی است و به این معنا از عقلانیت، این باور موجه است و RVP نیز همین نتیجه را در اختیار می‌گذارد. فلدمن برای توضیح این مدعا قدری مثالش را تعدیل می‌کند. وی می‌گوید فرض کنید شاهد ناقص شخص در حافظه وی نیست، بلکه در کتاب راهنمایی است که وی در جیب دارد. این کتاب راهنما حاوی اطلاعاتی راجع به سختی بالارفتن از این کوه است. در اینجا روشن‌تر است که این شاهد ناقص نمی‌تواند الغاگر توجیه باور من محسوب شود و لذا باور من موجه است. فلدمن می‌گوید اگر کسی بگوید در اینجا من نباید به دوستم اعتماد بکنم و باید به کتاب راهنما در جیبم رجوع کنم، در پاسخ می‌گویم بله این سخن درست است، اما به این معنا که از حیث روش‌شناختی، توجه‌نکردن من به این کتاب راهنما درست نیست؛ اما این سخن دلالت نمی‌کند که باور من فاقد عقلانیت وضعیت کنونی است؛ زیرا عدم توجه من به این شاهد ناقص، نشان نمی‌دهد که باور من از سوی شواهدی که اکنون دارم، حمایت نمی‌شود (Ibid).

پس به عقیده فلدمن این اشکال در صورتی بر RVP برقرار می‌شد که باور وی قبل از به‌یادآوری خاطره جونز، موجه نباشد؛ ولی فلدمن می‌گوید باور وی موجه است؛ یعنی آن خاطره جزو شواهد وی محسوب نمی‌شود و لذا این اشکال وارد نیست.

پاسخ مک‌کین به فلدمن

مک‌کین معتقد است پاسخ فلدمن به این اشکال درست نیست. مک‌کین می‌گوید این تفکیک کمکی به فلدمن برای دفاع از RVP، در مواجهه با مشکلی که الغاگرهای محفوظ در حافظه برای RVP طرح می‌کنند، نمی‌کند. مک‌کین می‌گوید می‌پذیریم که این تفکیک نشان می‌دهد در تقریر تعدیل‌شده کوه پریکلئیس، باور شخص موجه است، زیرا معقول است که فکر کنیم، الغاگرهایی که صرفاً در محیط پیرامونی شخص در دسترس اند و بخشی از حالات ذهنی وی محسوب نمی‌شوند، نمی‌توانند توجیه شخص برای باورهایش را الغا کنند؛ لذا وقتی شاهد ناقص، در داخل جیب فلدمن است، باور

وی موجه است و مشکلی نیست؛ اما این سخن فلدمن را راجع به الغاگرهایی که بخشی از حالات ذهنی شخص هستند، نمی‌پذیریم. در تقریر اصلی مثال کوه پریکلئیس، الغاگر توجیه باور شخص، حالتی ذهنی بود. در آنجا خاطره محفوظ در حافظه فلدمن، الغاگر توجیه باور وی بود. نمی‌پذیریم که در آن تقریر، خاطره فلدمن جزو شواهد وی محسوب نشود و لذا باور وی موجه باشد؛ لذا به نظر مک‌کین تفکیک فلدمن میان آن دو معنا از معقولیت نیز RVP را از مشکلی که تقریر اصلی کوه پریکلئیس پیشاروی RVP می‌گذارد، نمی‌رهاند (McCain, 2014, pp.44-45). مک‌کین برای توضیح این مدعایش که در تقریر اصلی مثال کوه پریکلئیس، خاطره فلدمن راجع به دروغ جونز، شهوداً جزو شواهد شخص محسوب می‌شود، تقریر دیگری از کوه پریکلئیس ارائه می‌کند:

فرض کنید که در t1 فلدمن زمانی را به یاد می‌آورد که جونز راجع به توانایی فلدمن برای قایقرانی در رودخانه، به وی دروغ گفته بود، در حالی که جونز می‌دانست این کار خیلی فراتر از توانایی‌های فلدمن است. او همچنین به یاد می‌آورد که جونز صرفاً از فرستادن افراد به سفرهای کشنده لذت می‌برد. از این رو فلدمن به یاد می‌آورد که وی نمی‌تواند به گواهی جونز درباره این گونه کارها اعتماد کند. یک دقیقه بعد در t2، فلدمن در کتاب راهنمایش می‌خواند که بالارفتن از کوه پرلس بسیار سخت است و صرفاً باید کارکشته‌ها اقدام به [این کار] کنند. فلدمن می‌داند که کوه نورد کارکشته‌ای نیست و لذا تشخیص می‌دهد که بالارفتن از کوه پرلس، کاری نیست که وی بتواند به‌آسانی انجام دهد، اگر اصلاً بتواند این کار را انجام دهد. اکنون، یک دقیقه بعد در t3، فلدمن چاشتی می‌خورد و به گمراه‌شدن قبلی‌اش توسط جونز یا به آنچه اندکی پیش در کتاب راهنمایش خوانده بود، فکر نمی‌کند. البته اگر او توجه به آن می‌کرد، به‌آسانی این اطلاعات را به خاطر می‌آورد. در حالی که فلدمن چاشتش را می‌خورد، جونز به وی می‌گوید بالارفتن از کوه پرلس خیلی سخت یا پرخطر نیست و این کار از جمله کارهایی است که فلدمن می‌تواند بدون سختی بیش

از حد انجام دهد. فرض کنید جونز از توانایی‌های فلدمن راجع به این گونه کارها خبر دارد و به نظر می‌رسد او شخص راستگویی است (McCain, 2014, p.45).

به نظر مک‌کین در t3، شهوداً نباید فلدمن به گواهی جونز باور کند. وی می‌گوید اگر فلدمن در اینجا باور کند که می‌تواند از کوه پرلس بدون سختی بالا برود، باورش معقول نیست. از منظر وی، این باور نه معقولیت روش‌شناختی دارد و نه معقولیت وضعیت کنونی. شواهد بالفعل فلدمن، این باور وی را حمایت نمی‌کنند؛ زیرا شهوداً آن دو الغاگر، از جمله شواهد فلدمن محسوب می‌شوند، ولو اینکه فلدمن در زمان تشکیل باورش به آنها فکر نکرده است. فلدمن می‌گوید برای اینکه این شهود قوی‌تر شود، می‌توانید مدت زمان بین t1 و t3 را در این مثال بسیار کم کنید؛ یعنی مثلاً فاصله میان زمانی که فلدمن به این الغاگرها فکر نمی‌کند و زمانی را که جونز به او گواهی جدیدش راجع به بالارفتن از کوه را می‌دهد، به یک ثانیه تقلیل بدهید. در اینجا در زمانی که فلدمن این گواهی جدید جونز را دریافت می‌کند، آگاهانه به این الغاگرها فکر نمی‌کند؛ اما شهوداً شواهد وی شامل این الغاگرها می‌شود (Ibid, pp.45-46).

پس مک‌کین نشان داد که این مورد، مشکلی جدی برای صدق دیدگاه RVP است؛ زیرا در اینجا شهوداً این الغاگرها جزو شواهد شخص محسوب می‌شوند، ولو اینکه شخص به آنها فکر نمی‌کند؛ در حالی که بنا بر RVP، این الغاگرها نباید جزو شواهد شخص محسوب شوند؛ زیرا شخص به آنها فکر نمی‌کند؛ پس RVP، جامع افراد نیست و نتیجه شهودی درستی در این مورد، در اختیار نمی‌گذارد.

پاسخ نگارنده به فلدمن

به نظر می‌رسد می‌توان پاسخی دقیق‌تر به فلدمن ارائه داد. فلدمن مدعی شد از یک طرف، نظریات در مورد داشتن شاهد، مربوط به معقولیت وضعیت کنونی‌اند و از طرف دیگر، باور وی معقولیت وضعیت کنونی را دارد؛ چراکه شواهد وی از این باورش حمایت می‌کنند و شواهد وی در این موقعیت خاص، این شاهد الغاگر را شامل

نمی‌شوند؛ زیرا شخص به آن فکر نمی‌کرده است؛ پس مورد کوه پریکلیئس، مورد نقضی برای RVP مهیا نمی‌کند. اما به نظر می‌رسد پاسخ *فلدمن* مصادره به مطلوب است. کسی در اینجا مدعی نشده است که این باور از حیث روش‌شناختی معقول است. همه معتقدند در اینجا این باور فاقد عقلانیت روش‌شناختی است. در اینجا ادعا این است که باور *فلدمن* عقلانیت وضعیت کنونی را نیز ندارد؛ زیرا می‌توان گفت شهوداً این الغاگر جزو شواهد شخص است، ولو اینکه شخص بالفعل به آن فکر نمی‌کند؛ پس بنا بر عقلانیت وضعیت کنونی، نباید باور *فلدمن* موجه باشد؛ چراکه باور وی با توجه به شواهدی که وی دارد، موجه نیست و یکی از شاهدهای شخص همین خاطره وی است. پس در اینجا بحث بر سر رابطه میان رویکرد باوری با شاهد است که در عقلانیت وضعیت کنونی مطمح نظر است؛ اما ما مدعی هستیم که خاطره محفوظ در حافظه *فلدمن* جزو شواهد وی است؛ پس نباید با توجه به این شاهد، باور *فلدمن* موجه باشد. *فلدمن* در پاسخش فرض کرده است که این خاطره، جزو شواهد شخص محسوب نمی‌شود. *فلدمن* برای پرهیز از مصادره به مطلوب، تنها می‌تواند شهود ما را زیر سؤال ببرد؛ اما به نظر می‌رسد شهود قوی‌ای مدعای ما را حمایت می‌کند؛ برای مثال در همین تقریر کوه پرلس که مک‌کین بیان کرد، شهود قوی‌ای برای مدعای ما وجود دارد. موردهای متعددی را می‌توان فرض کرد که شخص شاهد الغاگری در حافظه‌اش است؛ اما وی فقط در لحظه تشکیل باورش به آن فکر نمی‌کند. در این موارد بسیار شهودی است که بگوییم شواهد شخص شامل این شاهد الغاگر می‌شود و لذا باور وی ناموجه است؛ برای مثال فرض کنید من با عینکم دارم به آسمان نگاه می‌کنم و آسمان را سبز می‌بینم. من می‌دانم که این عینک سبب می‌شود که اشیا سبزرنگ دیده شوند؛ اما فقط به جهت حواس‌پرتی همین لحظه که با عینک آسمان را سبزرنگ می‌بینم، به این اطلاعاتم آگاهانه فکر نمی‌کنم و در همین لحظه باور می‌کنم که آسمان سبزرنگ است. شهوداً این خاطره من الغاگر این باورم است و لذا باورم موجه نیست.

با توجه به مطالب فوق، می‌توانیم بگوییم که به نظر می‌رسد دیدگاه RVP، دیدگاه

قابل قبولی نیست؛ زیرا شرط پیش گفته برای داشتن شاهد را برآورده نمی‌سازد؛ زیرا این دیدگاه از حیث معرفتی قابل پذیرش نیست؛ چراکه این دیدگاه، منجر به این نتیجه می‌شود که در مواردی که شهوداً توجیه ما در باور به یک گزاره الغا شده است، بگوییم ما فاقد شواهد الغاگر هستیم.

سنخ دوم از اشکالات وارد بر RVP

دسته دیگر از اشکالاتی که بر RVP وارد می‌گردند، بر اثر مقایسه باورهای متخصص و مبتدی پیش می‌آیند (McCain, 2014, p.46). در زیر نمونه معروفی از این دست اشکالات را ذکر می‌کنیم:

متخصص و مبتدی

به صرف دیدن پرنده‌ای، این باور که این، تناجر سرخی است، در همان دم به ذهن [متخصص] می‌رسد. متخصص از هیچ چیز جز نگاه به پرنده و اندیشه‌اش راجع به نوع آن پرنده، آگاه نیست. البته وی می‌تواند بنا به درخواست [ما از او] مشخصات حوزه این نوع پرنده را [که این نوع پرنده در آنجا یافت می‌شود] ذکر کند؛ اما وی نیاز ندارد آگاهانه به اینها در این لحظه فکر کند. آنچه متخصص آگاه از [آن] است، کاملاً شبیه است به آنچه پرنده‌داری مبتدی، به صرف دیدن همان پرنده، آگاه از [آن] است. اما مبتدی مشخصات این حوزه [ای که این پرنده در آن یافت می‌شود] نمی‌داند و چه بسا باور کرده باشد که این پرنده، تناجر سرخی است، به دلیل اینکه این پرنده، تنها پرنده‌ای است که تقریباً این رنگ را که او می‌شناسد، دارد. (اگر [از وی] پرسیم، او تصدیق می‌کند که محتمل است پرندگان دیگر [این] مشخصات مشابه را داشته باشند و او نمی‌توانست آنها را تشخیص بدهد [و لذا ممکن است در تشخیص این پرنده، وی اشتباه کرده باشد]). معقول نیست که معتقد شویم باورهای اینها [مبتدی و متخصص]، از وضعیت معرفتی یکسانی برخوردارند. معقول به نظر می‌رسد که بگوییم باورهای پس‌زمینه‌ای مؤثر متخصص، باورش را معقول می‌سازند، در حالی که باور مبتدی، معقول نیست،

اما اکنون این دیدگاه تفریطی [RVP] در مورد بحث، ظاهراً باورهای اینها را به نحو یکسانی ارزیابی می‌کند؛ زیرا آنها آگاه از شواهد یکسانی - نگاه به پرنده - در این لحظه‌اند (Feldman, 2004, pp.238-239).

بنا بر RVP شاهد متخصص و مبتدی در اینجا یکسان است؛ زیرا طبق این دیدگاه، تنها شاهد این دو، همان دیدن این پرنده است که هر دو واجد آن‌اند؛ زیرا تنها شاهد بالفعل این دو همین است. پس باید وضعیت معرفتی این دو نفر یکسان باشد؛ زیرا شواهدشان یکسان است، اما وضعیت معرفتی این دو یکسان نیست؛ زیرا باور متخصص موجه است و باور مبتدی نه. مورد متخصص و مبتدی برای RVP، مشکل ایجاد می‌کند؛ زیرا این دیدگاه سبب می‌شود وضعیت معرفتی این دو نفر یکسان باشد؛ در حالی که شهوداً وضعیت معرفتی این دو یکسان نیست. پس این دیدگاه در این مورد، نتیجه غیر شهودی در اختیار می‌گذارد. از منظر فلدمن معقول است که بگوییم باور متخصص موجه است؛ زیرا وی واجد باورهای پس‌زمینه‌ای بالقوه‌ای بود که در تشخیص این پرنده، مؤثر بوده‌اند؛ لذا این باورها سبب شد باور وی موجه قلمداد شود. البته بنا بر RVP، از این رو که باورهای پس‌زمینه‌ای بالقوه‌اند، نمی‌توانند شاهد محسوب بشوند. البته مبتدی چون فاقد این باورهاست، نمی‌توانیم بگوییم باور وی موجه است؛ زیرا از شواهد کافی باورش برخوردار نیست.

پاسخ فلدمن

فلدمن می‌گوید می‌توانیم دو پاسخ به این اشکال بدهیم. پاسخ اول این است که در اینجا متخصص یقین دارد که به‌درستی نوع این پرنده را تشخیص می‌دهد و این یقین در توجیه باورش مداخلت دارد و سبب می‌شود باور وی موجه شود. اگر وی فاقد این یقین بود، باورش صرفاً شبیه یک حدس می‌شد و از این رو ناموجه می‌بود (Ibid, p.239).

فلدمن در پاسخ دوم سعی می‌کند RVP را به گونه‌ای تفسیر کند که این باورهای پس‌زمینه‌ای بالقوه را شامل شود. وی می‌گوید این باورها در توجیه باورهای متخصص

مدخلیت دارند و لذا باور وی موجه است؛ اما مبتدی فاقد این باورهاست و لذا باورش ناموجه است و لذا مشکلی برای RVP پیش نمی‌آید. از منظر وی، این باورهای پس‌زمینه‌ای، در توجیه باور شخص نقش دارند و شخص به آنها فکر می‌کند، اما ناآگاهانه و لذا بنا بر RVP، جزو شواهد شخص محسوب می‌شوند (Ibid).

فلدمن برای توضیح این مدعا می‌گوید متخصص در ابتدا وقتی این پرنده را می‌دید، نمی‌توانست بگوید چه نوع پرنده‌ای است؛ اما بعدها یاد گرفت که پرنده‌ای با این مشخصات و ظاهر، تاجر سرخ است. در بار نخست که یاد گرفت پرنده‌ای با این مشخصات و ظاهر، تاجر سرخ است، نیاز داشت برای شناسایی این پرنده، آگاهانه به این امور توجه کند؛ اما در دفعه‌های بعد برای تشخیص این پرنده، نیازی ندارد به این امور برای تشخیص این پرنده، آگاهانه فکر کند. از منظر وی معقول است که بگوییم شخص از این باورهای بالقوه به نحو خودکار برای تشخیص این پرنده استفاده می‌کند. این باورها اکنون هم در فرایند تشخیص وی مدخلیت دارند؛ اما این فرایند ناآگاهانه رخ می‌دهد؛ لذا می‌توانیم بگوییم در اینجا RVP، این شواهد را نیز در بر می‌گیرد؛ زیرا متخصص به این باورها ناآگاهانه فکر می‌کند و لذا باور وی موجه است و این نتیجه شهودی درستی است (Ibid).

پاسخ مک‌کین به فلدمن

از منظر مک‌کین هر دو پاسخ فلدمن به این اشکال، نادرست است. وی به پاسخ اول فلدمن دو اشکال می‌کند؛ نخست اینکه مک‌کین می‌گوید این گونه نیست که اگر متخصص احساس یقین به باورش نداشته باشد، باورش ناموجه شود. این حس یقین، سبب خروج باور وی از حدس نیست و لذا نبود این یقین به همراه باور متخصص، سبب موجه نبودن شخص در این باور شود؛ زیرا به نظر می‌رسد حتی اگر متخصص این باور را به صرف دیدن این پرنده تشکیل بدهد، باز باورش موجه است، ولو اینکه وی هیچ یقینی هم به این باورش نداشته باشد.

دلیل دوم مک‌کین این است که حتی اگر بگوییم یقین متخصص به این باورش،

موجه بودن وی را تبیین می‌کند، باز فلادمن نمی‌تواند بگوید چرا باور مبتدی در اینجا ناموجه است؛ زیرا مبتدی نیز در این مثال می‌تواند این احساس یقین به باورش را داشته باشد؛ اما باز باورش ناموجه باشد. پس دوباره اشکال به RVP برقرار می‌شود (McCain, 2014, p.46). دلیل سخن مک‌کین روشن است؛ زیرا در این فرض، هر دو هم یقین به باور خودشان دارند و هم بنا بر دیدگاه RVP شاهد آنها برای باور به این گزاره، یکسان است و لذا طبق این دیدگاه، باید وضعیت معرفتی آنها یکسان باشد؛ اما شهودی است که وضعیت معرفتی این دو نفر یکسان نیست و لذا این دیدگاه باز نتیجه غیر شهودی به دست می‌دهد. مک‌کین برای توضیح این مدعا تقریر زیر از مثال متخصص و مبتدی را ارائه می‌دهد:

متخصص نامطمئن و مبتدی بسیار مطمئن

به صرف دیدن پرنده‌ای، این باور که این، تاجر سرخی است، در همان دم به ذهن متخصص می‌رسد. متخصص از هیچ چیز جز نگاه به پرنده و اندیشه‌اش راجع به نوع آن پرنده، آگاه نیست. البته وی می‌تواند بنا به درخواست [ما از او] مشخصات حوزه این نوع پرنده را ذکر کند، اما وی نیاز ندارد که آگاهانه به اینها در این لحظه فکر کند، اما متخصص به طور کلی بسیار نامطمئن است؛ لذا او هرگز احساس یقین به هیچ یک از باورهایش نمی‌کند. وقتی او این باور را که این پرنده، تاجر سرخ است، می‌سازد، دلیلی ندارد که فکر کند بر خطاست؛ اما با وجود این، وی احساس یقین [هم] به این باور ندارد. اما مبتدی مشخصات این حوزه [ای که این پرنده در آن یافت می‌شود] را نمی‌داند و چه بسا باور کرده باشد که این پرنده، تاجر سرخی است به دلیل اینکه این پرنده، تنها پرنده‌ای است که تقریباً این رنگ را که او می‌شناسد، دارد (اگر [از او] پرسیم، او تصدیق می‌کند که محتمل است پرندگان دیگر [این] مشخصات مشابه را داشته باشند و او نمی‌توانست آنها را تشخیص بدهد). مبتدی، به رغم فقدان تخصصش، بسیار مطمئن است. او احساس یقین می‌کند که این پرنده، تاجر سرخی است. این اعتماد به نفس، عیناً چگونگی وی است [خصلت وی

این گونه است]. وی هر وقت به هرچه باور می‌کند، باور وی به آن چیز همراه با احساس یقین است (Ibid, p.47).

مک‌کین می‌گوید در این مورد نیز وضعیت معرفتی متخصص و مبتدی مانند مورد متخصص و مبتدی در تقریر فلدمن است و لذا در این تقریر و در تقریر فلدمن، به نظر می‌رسد باور متخصص موجه است و باور مبتدی ناموجه و دقیقاً در اینجا نیز اشکال پیش‌گفته برای RVP مطرح می‌شود؛ اما در اینجا با اینکه متخصص یقین به باورش ندارد، شهودی است که باورش موجه است و مبتدی با اینکه یقین به باورش دارد، باز شهودی است که باورش ناموجه است. این تقریر نشان می‌دهد با اضافه یقین به باور متخصص، مشکل پیشاروی RVP، در مواجهه با این مثال حل نمی‌شود؛ چراکه در این تقریر، مشکل پیش‌گفته بر RVP وارد است، با وجود اینکه متخصص فاقد یقین به باورش است و مبتدی واجد یقین به باورش است (Ibid).

از منظر مک‌کین پاسخ دوم فلدمن نیز نادرست است. مک‌کین می‌گوید فلدمن می‌خواهد بگوید آنچه وضعیت معرفتی متخصص با مبتدی را متفاوت کرد، باورهای پس‌زمینه‌ای بالقوه‌ای بود که سبب شد متخصص بتواند پرنده سکارلت را تشخیص بدهد و از آنجا که متخصص، بر خلاف مبتدی، واجد این باورهای بالقوه بود، باورش موجه بود؛ اما ضرورتی ندارد متخصص آگاهانه این باورهای بالقوه خودش را به یاد بیاورد؛ زیرا در اینجا شخص این فرایند را ملکه ذهن خودش کرده است و از این رو وی به نحو خودکاری نسبت به این برانگیختگی تجربه، با توجه به معلومات ملکه‌شده در ذهنش واکنش نشان می‌دهد. این باورهای بالقوه برای موجه شدن باور متخصص ضروری است و لذا باور متخصص به جهت دارا بودن این شاهد، موجه است؛ اما مبتدی از این رو که فاقد این شاهد لازم است، باورش ناموجه است (Ibid).

مک‌کین می‌گوید این پاسخ سبب می‌شود به پاسخ شهودی درستی در مثال متخصص و مبتدی برسیم؛ اما این پاسخ نمی‌تواند دفاعی برای RVP تلقی شود؛ زیرا در حقیقت، این پاسخ، نتیجه دست برداشتن از این دیدگاه است. پاسخ فلدمن این بود که

این باورهای بالقوه، شاهد در دسترس متخصص‌اند. فلادمن صریحاً در پاسخش گفت که متخصص زمانی که به نحو خودکار این پرنده را شناسایی می‌کند، از این باورهای بالقوه استفاده می‌کند؛ پس اگر متخصص این باورهای بالقوه را به هر دلیلی از دست بدهد، دیگر واجد شواهد کافی برای باورش نیست و لذا در این فرض، اگر باور کند که این پرنده، تناجر سرخ است، باورش ناموجه است. به علاوه معقول است که فکر کنیم، اگر متخصص مهارت این تشخیص را دارد، وی می‌تواند به آسانی این باورهای بالقوه را به کمک حافظه خویش به یاد بیاورد. اگر وی نتواند چنین کاری انجام دهد، دیگر نمی‌توانیم بگوییم که این باورهای بالقوه، شاهد وی محسوب می‌شوند؛ اما اگر این سخنان را بپذیریم، درحقیقت دیدگاه MVP را پذیرفته‌ایم. پس فلادمن پاسخ درستی به مثال متخصص و مبتدی داده است؛ اما این پاسخ وی درحقیقت، به هزینه دست برداشتن از RVP به نفع MVP بوده است (Ibid, p.48). پس تنها راه برای پاسخ به مشکل طرح شده در مثال متخصص و مبتدی، توسل به باورهای بالقوه است که نتیجه این توسل، پذیرش دیدگاه میانه‌رو در داشتن شاهد (MVP) است.

پس دفاعیه‌های فلادمن از دیدگاه RVP در مواجهه با هیچ یک از دو سنخ اشکالات وارد بر آن، درست نیست؛ از این رو می‌توانیم نتیجه بگیریم که دیدگاه افراطی در داشتن شاهد (RVP) نیز درست نیست.

۲. دیدگاه میانه‌رو در داشتن شاهد

تا کنون دیدگاه افراطی و تفریطی در داشتن شاهد را بررسی کردیم. هیچ یک از این دو دیدگاه تاب مقاومت در برابر اشکالاتشان را نداشتند. اکنون به ارزیابی دیدگاه میانه‌رو در داشتن شاهد (MVP) می‌پردازیم.

بنا بر دیدگاه MVP «p شاهد در دسترس شخص در t است اگر و تنها اگر شخص بالفعل آگاه از p باشد یا شخص بتواند به آسانی به یاد p [در t] دسترسی داشته باشد» (Feldman, 2004, p.231).

مک‌کین از این دیدگاه، با تقریری که از آن ارائه می‌دهد، دفاع می‌کند. به نظر

می‌رسد این دیدگاه، دیدگاه قابل قبولی در داشتن شاهد است و مشکلات دیدگاه‌های رقیب خود را ندارد. وعده داده بودیم که در ابتدای بحث از دیدگاه MVP، اشکال فلدمن به این دیدگاه را بررسی کنیم. اکنون به این امر می‌پردازیم.

۱-۲. اشکال فلدمن به دیدگاه MVP

اولین اشکالی که فلدمن به این نظریه وارد می‌داند، ابهام‌داشتن آن است. از منظر وی، این دیدگاه مبهم است؛ زیرا «به نظر می‌رسد مرز معینی میان آن خاطراتی که به‌آسانی در دسترس اند و آن خاطراتی که به‌آسانی در دسترس نیستند، نیست» (Feldman, 2004, p.232). مشکل اصلی بر سر ابهامی است که مفهوم «قابلیت دسترسی به‌آسانی» دارد؛ زیرا می‌توان به هر خاطره‌ای، به‌آسانی دسترسی داشت به شرطی که آن خاطره را به گونه‌ای خاص تحریک کنیم. پس شخص می‌تواند با تحریک به نحو خاصی، هر خاطره‌ای را به یاد بیاورد (Ibid). از این رو این دیدگاه مانع اغیار نیست؛ زیرا می‌توانیم هر خاطره‌ای را با برانگیختگی به نحو خاصی، به یاد بیاوریم؛ در حالی که برخی از این خاطرات که با برانگیختگی تحت شرایط بسیار ویژه‌ای، می‌توانیم به یاد بیاوریم، شهوداً نمی‌توانند جزو شواهد شخص محسوب بشوند. فلدمن برای توضیح اشکال خودش، مثال زیر را ارائه می‌کند:

رنگ آمیزی سگ

اگر از دوست دوران کودکی‌ام بپرسم که آیا او زمانی که ما سگ همسایه‌ام را با اسپری رنگ کردیم، به یاد می‌آورد، من چه بسا [پاسخ] «بله» شرم‌آور را بگیرم. [اما] اگر از وی بپرسم که آیا او چیزی از شیطنت‌های دوران کودکی‌مان را به یاد می‌آورد، این خاطره، چه بسا به ذهن نیاید. آیا این واقعیت که ما این سگ را با اسپری رنگ کردیم، به‌آسانی در دسترس است؟ به نظر می‌رسد پاسخ روشنی [به این پرسش] وجود ندارد (Ibid).

شخص در اینجا در یک موقعیت، این خاطره را به‌آسانی به یاد می‌آورد؛ اما در یک موقعیت دیگر، این خاطره را به‌آسانی به یاد نمی‌آورد. پس به‌آسانی در دسترس بودن برای شخص، بسته به نوع برانگیختگی شخص در موقعیت‌های متفاوت، مختلف

می‌شود و لذا نمی‌توانیم در اینجا بگوییم که آیا این خاطره به‌آسانی دردسترس است یا نیست. پس این نظریه دچار ابهام است و نمی‌تواند بگوید چه خاطره‌ای به‌آسانی دردسترس است و چه خاطره‌ای دردسترس نیست.

۲-۲. اشکال نگارنده به دیدگاه MVP

به نظر نگارنده بر اساس ادعای فلدمن می‌توان اشکالاتی را که به دیدگاه IVP وارد است، مستقیماً به خود دیدگاه MVP نیز وارد نمود؛ زیرا بر اساس اشکال فلدمن، می‌توان مثال‌های نقضی مانند خاطره عمیق را بر این دیدگاه نیز وارد نمود. در زیر یک مورد از این دست اشکالات را ذکر می‌کنم:

لاک‌پشت کوهی

محمد سی‌ساله است. وی در زمانی که در پیش‌دبستانی بود، با همکلاسی‌هایش به کوهی در رشته کوه‌های البرز رفت. در آنجا وی لاک‌پشت کوهی‌ای را دید و از مشاهده‌اش لذت برد. هرچند این خاطره در اعماق ضمیر وی نهادینه شده است، وی این خاطره را به یاد نمی‌آورد. البته وی وقتی تحت درمان روان‌شناختی پیچیده قرار بگیرد، می‌تواند این خاطره را به‌آسانی به یاد بیاورد.

در اینجا اگر محمد باور کند که در پیش‌دبستانی لاک‌پشتی را در کوه دیده است، باورش موجه نیست؛ زیرا وی اصلاً خاطره‌اش را به یاد نمی‌آورد و در زمان تشکیل این باور، تحت درمان‌های روان‌شناختی پیچیده برای به یادآوری این خاطره قرار نگرفته است. شهوداً خاطره دیدن لاک‌پشت، شاهد دردسترس محمد نیست؛ اما بنا بر دیدگاه MVP، باور محمد باید موجه باشد؛ زیرا وی می‌تواند در موقعیتی خاص، به‌آسانی این خاطره را به یاد بیاورد و لذا بنا بر دیدگاه MVP، باید این خاطره، جزو شواهد وی محسوب شود و از این رو باوری که بر اساس این خاطره تشکیل می‌شود، موجه باشد. با توجه به آنچه فلدمن بیان کرد، می‌توانیم در مثال لاک‌پشت کوهی بگوییم که MVP دیدگاه قابل قبولی در داشتن شاهد نیست؛ زیرا این دیدگاه، هیچ یک از دو شرط پیش‌گفته در داشتن شاهد را بر نمی‌آورد؛ زیرا:

از یک طرف، این خاطره محمد، از حیث روانی در دستری وی نیست؛ زیرا محمد نه به این خاطره آگاهی دارد و نه اینکه می‌تواند به نحو مناسبی آن را به یاد بیاورد؛ زیرا شهودی است که به یادآوری این خاطره، به وسیله درمان‌های روان‌شناختی پیچیده، به یادآوری مناسبی نیست. هرچند وی اکنون با درمان‌های روان‌شناختی می‌تواند به آسانی این خاطره را به یاد بیاورد.

و از طرف دیگر این دیدگاه از حیث معرفتی قابل پذیرش نیست؛ زیرا این دیدگاه سبب می‌شود شخص واجد شواهدی شود که شهوداً جزو شواهد وی نیست. طبق این دیدگاه، از آنجا که محمد می‌تواند با شیوه خاصی، خاطره مذکور را به آسانی به یاد بیاورد، باید این خاطره از زمره شواهد وی محسوب شود؛ اما شهوداً این خاطره جزو شواهد وی محسوب نمی‌شود؛ زیرا شخص در موقعیت عادی این خاطره را اصلاً به یاد نمی‌آورد.

۲-۳. پاسخ مک‌کین به فلدمن

مک‌کین پاسخ مقبولی به فلدمن ارائه می‌کند. مک‌کین در بیان اشکال فلدمن می‌گوید مشکل اصلی پیشاروی MVP این است که نحوه برانگیختگی شخص در اینکه وی چه چیزی را به یاد بیاورد، بسیار تأثیر دارد. شخص می‌تواند با برانگیختگی به شیوه‌های گوناگون تقریباً همه چیز را به یاد بیاورد، لذا این نظریه باید نحوه‌های برانگیختگی شخص را به گونه‌ای محدود کند که حالات ذهنی بالقوه‌ای شاهد شخص محسوب شوند که به آسانی در دسترس‌اند. در این صورت است که این دیدگاه مانع اغیار می‌شود، ولاً این نظریه برخی از امور را که شهوداً نمی‌توانند شاهد شخص شمرده شوند، باید جزء شواهد وی برشمرد؛ زیرا برخی خاطره‌ها به آسانی برای شخص، به سبب نحوه خاص برانگیختگی‌شان حاصل می‌شوند؛ در حالی که وی در شرایط عادی آنها را به یاد نمی‌آورد و شهوداً شاهد محسوب نمی‌شوند (McCain, 2014, p.49).

مک‌کین می‌گوید برای پاسخ به اشکال فلدمن نیاز به دو مقدمه داریم. مقدمه نخست این است که باید توجه کنیم داشتن شاهد، نسبتی دوجایگاهی بین شخص و

یک گزاره نیست، بلکه نسبتی سه‌جایگاهی میان شخص، شاهد و گزاره‌ای که این شاهد، شاهد بر صدق آن است، هست. باید همیشه نسبت به یک گزاره مشخص، پرسش از داشتن شاهد برای شخص را انجام دهیم. پرسش از اینکه آیا شخص فلان شاهد را دارد یا ندارد، درست نیست، بلکه همیشه باید یک شاهد را نسبت به یک گزاره خاص در نظر بگیریم و بپرسیم که آیا شخص فلان شاهد را برای حمایت از فلان گزاره دارد یا نه. پس پرسش از داشتن شهادی خاص برای شخص به طور مطلق درست نیست؛ لذا داشتن شاهد را باید نسبت به گزاره‌ای که شاهد، شاهد بر صدق آن است، بسنجیم. دلیل این سخن آن است که امکان دارد حالت ذهنی‌ای، مانند *p*، شاهد در دسترس شخص نسبت به یک گزاره، مانند *q*، محسوب بشود، اما نتواند همین حالت ذهنی شاهد در دسترس شخص نسبت به یک گزاره دیگر، مانند *r*، تلقی گردد (Ibid, pp.49-50).

مک‌کین می‌گوید در مقدمه دومی که برای پاسخ به مشکل *فلدمن* نیاز داریم، باید انواع ممکن بر انگیختگی‌های شخص را منحصر به مواردی کنیم که شخص می‌تواند به‌آسانی به آنها دسترسی پیدا کند. از منظر مک‌کین تأمل شخص راجع به گزاره‌ای که شاهد، شاهد بر صدق آن است، بر انگیختگی مناسب است (Ibid, p.50).

بر اساس این دو مقدمه می‌توانیم در پاسخ به *فلدمن* بگوییم اطلاعات و باورهای محفوظ در حافظه شخص به شرطی شاهد در دسترس وی نسبت به صدق یک گزاره خاص محسوب می‌شوند که شخص بتواند آن اطلاعات و باورها را در هنگام تأمل روی صدق آن گزاره، به یاد بیاورد. در مثال رنگ‌آمیزی سگ، *فلدمن* گفت اگر از دوستم پرسیم که آیا یادش است که در کودکی سگ همسایه را با اسپری رنگ کردیم یا نه، وی می‌گوید بله اما اگر از وی پرسیم که آیا یکی از شیطنتهای دوران کودکی‌مان را به یاد می‌آوری یا نه، این خاطره به یاد وی نمی‌آید، پس نمی‌توانیم بگوییم که بالاخره این واقعیت که ما در کودکی سگی را با اسپری رنگ کردیم، به‌آسانی در دسترس است یا نیست. مک‌کین می‌گوید *فلدمن* درست می‌گوید که ما نمی‌توانیم پاسخ

روشنی به پرسشی که فلدمن طرح کرده است، بدهیم؛ زیرا با توجه به مقدمه اول ما این پرسش، راجع به داشتن شاهد، پرسش صحیحی نیست؛ چراکه باید پرسش از داشتن شاهد نسبت به یک گزاره مشخص، انجام شود؛ یعنی در مثال فوق باید پرسیم که آیا این خاطره برای دوست فلدمن می‌تواند شاهد در دسترس وی برای فلان گزاره خاص باشد یا نه. پرسش‌های مختلفی راجع به این خاطره می‌توان طرح کرد که هر کدام پاسخ روشنی نیز دارند. اگر پرسیم که آیا خاطره رنگ‌آمیزی سگ با اسپری شاهد در دسترس دوست فلدمن نسبت به صدق این گزاره که آیا او و فلدمن سگ همسایه را در کودکی با اسپری رنگ کردند هست یا نه، به نظر می‌رسد این خاطره، شاهد در دسترس دوست فلدمن است؛ زیرا با تأمل بر صدق این گزاره، به آسانی این خاطره به یاد وی می‌آید. اما اگر فلدمن از دوستش پرسد که آیا یکی از شیطنت‌های دوران کودکی‌شان را به یاد می‌آورد یا نه، دو فرض وجود دارد: اگر دوستش با تأمل بر صدق این گزاره، این خاطره را به یاد بیاورد، آن‌گاه این خاطره، شاهد در دسترس وی برای این گزاره محسوب می‌شود؛ اما اگر هنگام تأمل بر صدق این گزاره، این خاطره را به یاد نیاورد، این خاطره، شاهد وی محسوب نمی‌شود؛ لذا اینکه این خاطره، شاهد دوست فلدمن می‌تواند محسوب بشود یا نه، در موقعیت‌ها و پرسش از صدق گزاره‌های مختلف فرق می‌کند (Ibid, pp.50-51).

۳. تقریر مک‌کین از دیدگاه میان‌ه‌رو (MVP*)

مک‌کین می‌گوید با توجه به نکات فوق می‌توانیم تقریری از MVP ارائه دهیم که مشکلات پیش‌گفته را حل کند:

MVP* «p شاهد در دسترس شخص مربوط به q در t است اگر و تنها اگر در t یا شخص بالفعل از p آگاه باشد یا شخص مستعد به یادآوری p هنگامی که تأمل درباره پرسش از صدق q می‌کند، باشد» (Ibid, p.51).

* در زیر، در ضمن مشکلات دیدگاه IVP، پاسخی را که مک‌کین می‌تواند به اشکال لاک‌پشت کوهی‌ام، بدهد، ذکر خواهیم کرد.

مک‌کین می‌گوید برای اینکه MVP* دیدگاه قابل قبولی در داشتن شاهد باشد، باید از اشکالاتی که بر دیدگاه‌های رقیبش شد، مبرا باشد. وی می‌گوید MVP* از اشکالات دیدگاه‌های رقیبش مبراست و در مواردی که دیدگاه‌های رقیبش به مشکل دچار می‌شدند، این دیدگاه نتیجه شهودی درستی در اختیار می‌گذارد (Ibid). پس استدلال مک‌کین برای حمایت از تقریرش از دیدگاه میانه‌رو در داشتن شاهد، این است که این دیدگاه می‌تواند شروط پیش‌گفته در داشتن شاهد را برآورده کند و مشکلاتی را که دیدگاه‌های رقیبش در داشتن شاهد داشتند، دارا نیست؛ پس می‌توانیم در داشتن شاهد، این دیدگاه را بپذیریم. وی در زیر نشان می‌دهد اشکالات دیدگاه‌های IVP و RVP بر این دیدگاه وارد نمی‌آیند.

۳-۱. مشکلات دیدگاه IVP

مک‌کین نخست به اشکال‌هایی که به IVP وارد گشت، می‌پردازد. وی باید نشان دهد این اشکالات بر MVP* وارد نیست. وی نخست به مورد خاطره عمیق می‌پردازد. دیدگاه IVP در مثال خاطره عمیق مستلزم این بود که شخص واجد شهادی شود که شهوداً شاهد نیست. در آنجا خاطره سارا راجع به بارش باران شهوداً شاهد در دسترس وی در t نبود؛ زیرا وی زمانی می‌توانست این خاطره را به یاد بیاورد که سال‌ها تحت تربیت و درمان روان‌شناختی قرار می‌گرفت؛ اما سارا در t تحت این کارها قرار نگرفته بود. بنا بر MVP*، آن خاطره جزو شواهد سارا نیست؛ زیرا سارا نه بالفعل از آن خاطره آگاهی دارد و نه اینکه سارا وقتی روی صدق گزاره «در روز سوم مارس، زمانی که من سه سال داشتم، باران می‌بارید» تأمل می‌کند، مستعد به یادآوری این خاطره است. پس دیدگاه MVP*، در مورد خاطره عمیق نیز نتیجه درستی در اختیار می‌گذارد (Ibid).

پاسخ مک‌کین به اشکال به دیدگاه MVP

دیدگاه MVP در مثال لاک‌پشت کوهی، که در بالا مطرح کردم، شروط پیش‌گفته برای داشتن شاهد را بر نمی‌آورد؛ اما به نظر می‌رسد مک‌کین می‌تواند بگوید دیدگاه MVP*، این گونه نیست؛ زیرا طبق این دیدگاه، از یک طرف، خاطره دیدن لاک‌پشت، از حیث

روانی در دسترس محمد نیست؛ زیرا محمد نه به این خاطره، بالفعل آگاهی دارد و نه وقتی روی صدق گزاره «در پیش دبستانی لاکپشتی را در کوه دیدم» تأمل می‌کند، مستعد به یادآوری این خاطره است؛ زیرا وی در حالت عادی، بدون قرارگرفتن تحت درمان‌های روان‌شناختی پیچیده، هنگام تأمل روی صدق این گزاره، این خاطره را به یاد نمی‌آورد. از طرف دیگر این دیدگاه از حیث معرفتی قابل پذیرش است؛ زیرا شهوداً نه خاطره محمد، جزو شواهد وی است و نه باورش به این گزاره، موجه است و دیدگاه MVP* دقیقاً همین نتیجه را می‌دهد؛ زیرا بنا بر این دیدگاه، نباید این خاطره محمد، جزو شواهد وی شمرده شود؛ لذا طبق این دیدگاه، اگر وی گزاره فوق را باور کند، باورش ناموجه است.

۲-۳. مشکلات دیدگاه RVP

اکنون باید مک‌کین به اشکالاتی که بر RVP وارد می‌گشت، پاسخ بگوید. اولین مشکل جدی بر این دیدگاه، با استفاده از مورد کوه پرلس طرح شد؛ لذا نخست مک‌کین به این مورد می‌پردازد. در آن مثال دیدیم که باور فلدمن به اینکه می‌تواند از کوه پرلس بدون سختی بالا برود، شهوداً دارای الغاگر بود. فلدمن قبل از تشکیل باورش، هم یادش آمد که نمی‌تواند به گواهی جونز راجع به بالارفتن از کوه اعتماد کند، هم یادش آمد که در کتاب راهنمایش خوانده که بالارفتن از کوه پرلس فراتر از توانایی‌های وی است. فلدمن چند لحظه قبل از اینکه جونز به وی بگوید که وی می‌تواند از کوه پرلس بدون سختی بالا برود، این دو الغاگر به یادش آمده بودند؛ اما در همان لحظه که باورش را تشکیل می‌داد، به یاد آنها نبود و بالفعل به آنها فکر نمی‌کرد. گفتیم شهوداً فلدمن در پذیرش گواهی جونز موجه نیست، اما بنابر RVP، باید فلدمن در پذیرش گواهی جونز موجه باشد؛ زیرا طبق این دیدگاه، وی واجد الغاگری برای گواهی اخیر جونز نبود؛ زیرا به آن الغاگرها در زمان تشکیل باور فکر نمی‌کرده است. به نظر مک‌کین MVP* این نتیجه غیر شهودی را در اختیار نمی‌گذارد؛ زیرا در آن مثال، فرض بر این بود که فلدمن این الغاگرها را فراموش نکرده است، بلکه فقط در لحظه تشکیل باورش، به یادش نیامده

بودند. پس معقول است که بگوییم از آنجا که فلدمن یک فرد معمولی است، وی در فرض تأمل روی صدق این گزاره که آیا وی می‌تواند از کوه پرلس بدون سختی بالا برود یا نه، مستعد به یادآوری این دو الفاظ است، پس بنا بر MVP*، این دو الفاظ، جزو شواهد فلدمن محسوب می‌شوند و لذا اگر وی باور کند که می‌تواند از کوه پرلس بدون سختی بالا برود، باورش موجه نیست (Ibid, pp.51-52).

پس مشکل اصلی RVP، در مثال‌هایی نظیر کوه پرلس این بود که برخی از باورها شهوداً الفاظ توجیه باور شخص محسوب می‌شدند؛ در حالی که شخص بالفعل به آن باورها نمی‌اندیشید و لذا بنا بر این دیدگاه، نباید الفاظ محسوب می‌شدند؛ اما مکین نشان داد دیدگاه MVP* دچار این مشکل نمی‌شود.

اکنون مکین به مشکل دومی که با مورد متخصص و مبتدی برای دیدگاه RVP مطرح گردید، می‌پردازد. دیدگاه MVP* باید به این مشکل نیز پاسخ بگوید تا بتواند مقبول واقع شود. بنا بر مورد متخصص و مبتدی، شهوداً وضعیت معرفتی متخصص با وضعیت معرفتی مبتدی، متفاوت است؛ زیرا باور متخصص به اینکه «این پرنده، تاجر سرخ است»، موجه است، اما باور مبتدی ناموجه؛ اما بنا بر دیدگاه RVP، باید بگوییم وضعیت معرفتی این دو نفر یکسان است؛ زیرا طبق این دیدگاه، شاهد متخصص و مبتدی یکسان است و وقتی شاهدشان یکسان بود، وضعیت معرفتی آنها نیز در قبال باورشان باید یکسان باشد؛ در حالی که شهوداً این گونه نیست. فلدمن برای تبیین اختلاف توجیهی متخصص و مبتدی گفت که باور متخصص موجه است؛ زیرا وی واجد باورهای پس‌زمینه‌ای بالقوه‌ای است که در تشخیص این پرنده، مؤثر بوده‌اند و لذا این باورها سبب شد باور وی موجه قلمداد شود؛ اما مبتدی چون فاقد این باورها بود، باورش موجه نبود.

مکین می‌گوید مورد متخصص و مبتدی مشکلی را برای MVP* ایجاد نمی‌کند؛ زیرا بنا بر این دیدگاه، باورهای بالقوه متخصص، جزو شواهد وی محسوب می‌شوند و از آنجا که وی واجد این شواهد است، باورش موجه است، ولی از آنجا که مبتدی فاقد

این باورهای بالقوه است، باورش از شواهد کافی برخوردار نیست و لذا باورش ناموجه است. علاوه بر اینکه بنا بر این دیدگاه، مبتدی واجد شواهد الغاگری برای این باورش نیز است. پس با استفاده از این دیدگاه می‌توانیم بگوییم نه شواهد متخصص با مبتدی یکسان است و نه وضعیت معرفتی آنها. این نتیجه شهودی درستی است که این دیدگاه در اختیار می‌گذارد. پس MVP* می‌تواند اختلاف توجهی متخصص و مبتدی را تبیین کند. مکین در توضیح مدعای فوق می‌گوید خود فلدمن در مورد متخصص و مبتدی گفت که اگر از متخصص پرسیم، وی مشخصات حوزه‌ای را که این پرنده در آنجا یافت می‌شود، به ما می‌گوید، اما مبتدی فاقد این معلومات است و لذا نمی‌تواند مشخصات حوزه این پرنده را ذکر کند. علاوه بر اینکه حتی اگر از مبتدی پرسیم، خود وی اعتراف می‌کند که شاید به درستی نوع پرنده را تشخیص نداده باشد و لذا از نظر مبتدی، امکان دارد که این پرنده، پرنده دیگری باشد. پس از یک طرف، متخصص اگر روی صدق این گزاره که آیا این پرنده، تاجر سرخ است یا نه، تأمل کند، مستعد به یادآوری این باورها و اطلاعاتش راجع به تشخیص این پرنده، است، پس بنا بر دیدگاه MVP*، این باورهای بالقوه، شاهد وی محسوب می‌شوند و از طرف دیگر، اگر مبتدی روی صدق این گزاره که آیا این پرنده، تاجر سرخ است یا نه، تأمل کند، مستعد به یادآوری این است که وی نمی‌تواند با دیدن این پرنده، تشخیص بدهد که آیا این پرنده، تاجر سرخ است یا نه و لذا بنا بر دیدگاه MVP*، وی واجد این شواهد الغاگر، برای باور به اینکه این پرنده، تاجر سرخ است، می‌شود. پس دیدگاه MVP*، اختلاف توجهی متخصص و مبتدی را تبیین می‌کند و نتایج شهودی درستی را نیز در مورد متخصص و مبتدی در اختیار ما می‌گذارد؛ زیرا طبق این دیدگاه، متخصص واجد شواهدی است که از باورش حمایت می‌کنند و لذا باور وی موجه است؛ در حالی که مبتدی واجد شواهدی است که الغاگر باور وی هستند و لذا باور وی به اینکه این پرنده، تاجر سرخ است، ناموجه است (Ibid, p.52).

اشکال مقدر و پاسخ نگارنده به آن

به نظر نگارنده شاید کسی به پاسخ مککین در مورد متخصص و مبتدی اشکال کند؛ کسی می‌تواند بگوید هم *فلدمن* و هم مککین فرض کرده‌اند که مهارت متخصص، در تشخیص نوع این پرنده، ناشی از اطلاعات و باورهای بالقوه وی است؛ یعنی اگر کسی واجد این باورهای بالقوه راجع به تشخیص این پرنده نباشد، باور وی در این مورد، موجه نیست؛ در حالی که می‌توان فرض کرد شخص مهارت تشخیص این پرنده را دارد، در حالی که مهارت وی ناشی از باورهای بالقوه وی نیست؛ برای مثال وی قدرت مادرزادی دارد که با آن می‌تواند نوع پرندگان را به‌درستی تشخیص دهد. علاوه بر اینکه می‌توان در اینجا فرض کرد که شخص واجد این مهارت است و غالباً با استفاده از این مهارتش می‌تواند به باور صادق در این مورد دست یابد؛ اما وی سال‌ها پس از اینکه این مهارت تشخیصی را به دست آورد و برایش تشخیص نوع این پرندگان ملکه شد، دیگر آن باورهای بالقوه خودش را به مرور زمان از دست می‌دهد. شهوداً باور وی در این فرض، موجه است؛ در حالی که اگر وی روی صدق این گزاره که آیا این پرنده، تناجر سرخ است یا نه تأمل کند، مستعد به‌یادآوری این باورهای بالقوه نیست؛ زیرا به‌کلی این باورهای بالقوه‌اش را فراموش کرده است.

به نظر می‌رسد می‌توانیم از تقریر *MVP** در مواجهه با این اشکال نیز دفاع کنیم. در مورد کسی که قدرت مادرزادی برای تشخیص نوع یک پرنده یا هر چیز دیگری دارد، باید بگوییم باور وی بر اساس این مهارتش، در برخی فروض موجه است و در برخی از فروض دیگر نه. اگر شخص به حسب اینکه غالباً با این مهارتش توانسته است به باور صادق درباره نوع پرندگان دست پیدا کند، باور به نوع این پرنده می‌کند، می‌توانیم بگوییم که در این فرض، باور شخص موجه است؛ اما درحقیقت شاهد وی در اینجا همین باور وی به اینکه با این مهارت می‌تواند غالباً به باور صادقی درباره نوع پرندگان دست پیدا کند، هست؛ اما اگر شخص به صرف این مهارت، به باور صادقی راجع به نوع پرندگان برسد، به نظر می‌رسد باور وی شبیه غیب‌گویی است و لذا موجه نیست. پس نمی‌توانیم بگوییم خود مهارت در توجیه باور شخص نقش دارد. در مورد

کسی که اکنون باورهای بالقوه خودش را جمع به شناسایی نوع پرندگان را فراموش کرده است، اما ملکه تشخیص آنها را دارد، نیز می‌توانیم همین سخن را بگوییم. اگر وی باور دارد که بر اساس ملکه‌اش به نوع این پرندگان باور پیدا می‌کند و با این ملکه‌اش توانسته است، تا کنون غالباً به باورهای صادق برسد، می‌توانیم بگوییم که همین باور وی شاهدش محسوب می‌شود؛ زیرا اگر وی بر صدق گزاره مورد نظرش تأمل کند، مستعد به یادآوری این باور بالقوه‌اش است و لذا اگر باور به نوع این پرندگان کند، باورش موجه است؛ هرچند وی باورهای بالقوه تشخیصی قبلی‌اش را به مرور زمان از دست داده است. اما اگر به صرف ملکه‌اش، باور به نوع پرندگان کند، بدون اینکه هیچ باور بالقوه‌ای در جهت حمایت از ملکه‌اش برای تشخیص نوع پرندگان داشته باشد، باور وی موجه نیست؛ زیرا همچنان‌که در فرض قبل گفتیم، این نوع باور بیشتر به غیب‌گویی شبیه است و شهوداً موجه نیست. پس به نظر می‌رسد که در مواجهه با این اشکال مقدر نیز می‌توان از تقریر مکین از دیدگاه میانه‌رو دفاع کرد.

نتیجه

در این مقاله به بررسی این مسئله پرداختیم که شخص تحت چه شرایطی شواهد را داراست. همچنان‌که دیدیم، در میان دیدگاه‌های سه‌گانه در داشتن شاهد، تنها دیدگاهی که توانست به مشکلات پیش‌اروی خودش پاسخ بدهد و نتایج شهودی درستی در اختیار بگذارد، دیدگاه MVP^* بود؛ لذا این دیدگاه در داشتن شاهد، مقبول واقع می‌شود. طبق این دیدگاه در پاسخ به پرسش از چیستی داشتن شاهد، می‌توانیم بگوییم p شاهد در دسترس شخص مربوط به q در t است اگر و تنها اگر در t یا شخص بالفعل از p آگاه باشد یا شخص مستعد به یادآوری p هنگامی که تأمل درباره پرسش از صدق q می‌کند، باشد.

1. Alston, William P.; “An Internalist Externalism”, **Synthese**; 74, 1988, pp.265–283.
2. Bergmann, Michael; **Justification without Awareness**; New York: Oxford University Press, 2006.
3. Comesaña, Juan; “Evidentialist Reliabilism”, **Nous**; 44, 2010, pp.571–600.
4. Conee, Earl and Feldman, Richard; “Evidence”, in Quentin Smith (ed.); **Epistemology: New Essays**; Oxford: Oxford University Press, 2008, pp.83-104.
5. Feldman, Richard; “Having Evidence”, in Earl Conee and Richard Feldman; **Evidentialism**; New York: Oxford University Press, 2004, pp.219-241.
6. Goldman, Alvin; “Internalism, Externalism, and the Architecture of Justification”, **The Journal of Philosophy**; 106, 2009, pp.309-338.
7. Lackey, Jennifer; “Testimony: Acquiring Knowledge from Others”, in Alvin Goldman and Dennis Whitcomb (eds.); **Epistemology: Essential Readings**; Oxford: Oxford University Press, 2011, pp.71- 91.
8. Littlejohn, Clayton; **Justification and the Truth-Connection**; Cambridge: Cambridge University, 2012.
9. McCain, Kevin; **Evidentialism and Epistemic Justification**; New York: Routledge, 2014.
10. ———; **The Nature of Scientific Knowledge: An Explanatory Approach**; Springer International Publishing, 2016.
11. Moon, Andrew; “Knowing without Evidence”, **Mind**; 121, 2012a, pp.309-331.
12. ———; “Three forms of internalism and the new evil demon problem”, **Episteme**, 9, 2012b, pp.345-360.
13. Williamson, Timothy; **Knowledge and its Limits**; Oxford: Oxford University Press, 2000.